

دوفصلنامه اندیشه علامه طباطبائی^(د)؛ سال پنجم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۳۰-۷

بازخوانی قرآنی - عرفانی گناه ناکرده آدم^(ع)؛ دیدگاهی نو در سازگاری دیدگاه صدر المتألهین و علامه طباطبائی^(د)

کاوس روحی برندق*

دانشیار مدیر گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۱۸)

چکیده

بر اساس ظهور ابتدایی آیات متعدد قرآن، حضرت آدم^(ع) با نافرمانی در برابر دستور الهی، مبنی بر نزدیک نشدن به شجره، دچار وسوسه شیطان و ظلم و معصیت شد. این آیات خاستگاه یکی از مهم ترین شبهات مطرح شده پیرامون عصمت حضرت آدم^(ع) گردیده که چگونه پیامبر خدا که معصوم است دچار چنین خطای فاحشی شده است. این مقاله انواع برون رفت هایی را که از سوی دانشمندان اسلامی در پاسخ به شبهه نام برده ذکر شده، پس از گردآوری و تحلیل، مورد نقد و ارزیابی قرار داده است و سرانجام، با دیدگاهی نو در این زمینه، به این نتیجه دست یافته است که تنها دیدگاه بی اشکال، در برون رفت از شبهه نام برده تفسیر، این است که نهی اشاره شده در آیات به دستور ارشادی و با هدف تحریص و ایجاد انگیزه و ترغیب حضرت آدم^(ع) بوده و آن بزرگوار هیچ گناهی را مرتکب نشده است. در واقع، این دیدگاه، ترکیبی از نظرات صدر المتألهین و علامه طباطبائی است.

واژگان کلیدی: عصمت، حضرت آدم^(ع)، دستور ارشادی، تحریص، ترک اولی.

۱. طرح مسئله

بر اساس ظهور ابتدایی آیات قرآن، حضرت آدم^(ع) با نافرمانی در برابر دستور الهی مبنی بر نزدیک نشدن به شجره، دچار ظلم و معصیت شد. این آیات عبارت‌اند از:

۱. ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾؛ (بقره / ۳۵-۳۶)

و گفتیم: «ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید، فراوان بخورید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود؛ پس شیطان هر دو را از آن بلغزاند و از آن چه در آن بودند ایشان را به در آورد و فرمودیم: «فرود آید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی بر خورداری خواهد بود.»

۲. ﴿وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛ (اعراف / ۱۹-۲۲) «و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید بخورید و [لی] به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد و برای آن دو سوگند یاد کرد که: من قطعاً از خیر خواهان شما هستم؛ پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید؛ پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند، برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن برگ [های درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد:

«مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت، شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

۳. ﴿قَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى فَاكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾؛ (طه/ ۱۲۱-۱۲۰) پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: «ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟» آن‌گاه از آن [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسباندن برگ‌های بهشت بر خود. و این‌گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.

گفتنی است جمله «لَا تَقْرَبَا»، که فعل نهی است، ظهور در حرمت دارد و این خاستگاه یکی از مهم‌ترین شبهات مطرح‌شده پیرامون عصمت حضرت آدم^(ع) گردیده است که چگونه پیامبر خدا- که معصوم است- دچار چنین خطای فاحشی شده است.

این مقاله درصدد است انواع برون‌رفت‌هایی را که از سوی دانشمندان اسلامی در پاسخ به شبهه نام‌برده ذکر شده است؛ پس از گردآوری و تحلیل، مورد نقد و ارزیابی قرار دهد و سرانجام به دیدگاهی نو در این زمینه دست یابد.

۲. تحلیل و نقد برون‌رفت‌ها

مهم‌ترین برون‌رفت‌هایی را که در پاسخ به شبهه خطای حضرت آدم^(ع) ارائه شده، همراه با تحلیل و ارزیابی آن‌ها و سرانجام دیدگاه برگزیده مقاله به صورت زیر می‌توان سامان داد:

۲-۱. نمادین بودن داستان حضرت آدم^(ع)

گروهی اساساً منکر واقعی بودن داستان حضرت آدم^(ع) هستند و آن را نمادین، استعاری، سمبلیک و غیرواقعی می‌دانند (رشیدرضا، ۱۹۹۰م، ج ۱: ۲۸۰؛ یوسفی اشکوری، ۱۳۷۶ش: ۹۷) و به گفتار برخی از مفسران مبنی بر تکوینی بودن ماجرای حضرت آدم^(ع)، (طباطبائی، ۱۳۹۳ق: ج ۸: ۲۶) به‌عنوان استناد می‌کنند.

نقد: قطعاً مراد این مفسران از تکوینی بودن داستان، نمادین و غیرواقعی بودن آن نیست؛ بلکه مقصود عمومیت این ماجرا در مورد همه انسان‌هاست و حضرت آدم^(ع) به‌عنوان اولین شخص از انسان‌هاست که در نهایت، مسجود ملائکه واقع شده. بنابراین، توجیه داستان حضرت آدم^(ع) به‌عنوان سمبلیک و غیرواقعی بودن آن، مخالف با دیدگاه مفسران بزرگ و اساساً مخالف با ظهور آیات قرآنی در این باره و نیز مخالف با سبک قرآن کریم در بیان داستان‌هاست که به واقعیت تاریخی مسئله نیز نظر دارد و در نهایت، مخالف با جدیت و سخن فیصله‌دهنده و غیرهزل بودن قرآن دارد. ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِأَهْزَلٌ﴾ (که درحقیقت، قرآن گفتاری قاطع و روشن‌گر است، و آن شوخی نیست.) (طارق/ ۱۳-۱۴) بر این اساس، این برون‌رفت لفظی، که مبتنی بر تأویل کلّ قصّه و حمل آن بر نمادانگاری است، غیرموجه خواهد بود.

۲-۲. نهی آزمایشی

برخی به لحاظ این که زیستن حضرت آدم^(ع) در بهشت دوران گذاری بوده است تا برای زندگی در دنیا و روی زمین آمادگی پیدا کند، نهی مورد بحث را نهی آزمایشی و برای آشناسازی حضرت آدم^(ع) با مسائل تشریحی در زمینه حلال و حرام دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ش، ج ۷: ۱۰۴).

نقد: غافل از آن که دستور آزمایشی، از اقسام امر مولوی است و تنها تفاوت آن با دیگر اوامر، در انگیزه مولاست (ابوحیان، ۱۴۲۲ق: ج ۱: ۲۵۷؛ رازی، ۱۴۲۱ق: ج ۳: ۴۹۰). بنابراین آزمایشی بودن از مفاد نهی که حرمت است چیزی نمی‌کاهد.

۲-۳. نهی تحریمی

برخی اساساً به لحاظ آن که قلمرو عصمت انبیای الهی را شامل پیش از نبوت آنان نمی‌دانند، تخطی از این گونه دستورها را بی‌اشکال می‌دانند. این نظریه، طرفداران کمی در میان علمای اهل تسنن دارد و فقط علمای معتزله بر این عقیده هستند که ارتکاب گناه صغیره از سوی پیامبران اشکالی ندارد و لطمه‌ای به عصمت آنها نمی‌زند. در مورد فعل حضرت آدم^(ع) در نزدیک شدن به شجره دیدگاه علمای معتزله مختلف است. برخی می‌گویند آدم^(ع) از روی عمد و با علم این کار را انجام داد؛ لذا مرتکب گناه صغیره شده است، برخی دیگر می‌گویند از روی فراموشی مرتکب چنین عملی شد و بعضی دیگر بر این عقیده‌اند که آدم^(ع)، این گناه را توجیه و تأویل کرد؛ یعنی این کار را از روی عمد انجام داد، ولی گمان می‌کرد این کار گناه نیست (طوسی، بی‌تا: ج ۱: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱: ۱۹۵).

نقد: شیخ طوسی و طبرسی در نفی ارتکاب گناه کبیره توسط حضرت آدم^(ع) و دیگر انبیای الهی چنین استدلال می‌کنند:

(۱) گناه کبیره، قبیح است و مرتکب آن مستحقّ ذمّ و عقاب است.

(۲) گناهان به دو دسته گناهان کبیره و صغیره تقسیم‌بندی نمی‌شوند، بلکه همه گناهان، کبیره هستند.

(۳) طبق نظریه شیعه امامیه، احباط گناه، باطل است و عذاب گناه به دلیل انجام کار نیک، زایل نمی‌شود.

(۴) مسلم آن که پیامبران و انبیا الهی، مستحق ذم و عقاب نیستند.

(۵) پس مرتکب گناه صغیره هم نمی‌شوند و آدم^(ع) بر این اساس، دچار خطا و گناه نشده است. (همان)

ولی حقیقت آن است که در عین این که نظریه شیخ طوسی و طبرسی مبنی بر کبیره بودن تمامی گناهان مورد پذیرش بیشتر علمای امامیه نیست، (طباطبایی، ۱۴۰۴ق. ج ۵: ۲۵۷؛ مؤمن قمی، ۱۴۲۲ق. ج ۵: ۵۲۶). و نیز اساساً اعتقاد به «احباط» به معنای این نیست که گناه بیشتر، کار نیک را به کلی زایل می‌کند و نیز «تکفیر» به معنای این که کار نیک بیشتر، گناه را به کلی زایل می‌کند، نیست؛ بلکه به معنای زدودن اثر کار نیک همراه با تأثیر کار نیک در کاهش گناه در اولی و به معنای زدودن اثر گناه در دومی همراه با تأثیر گناه در کاهش اثر کار نیک است. (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق. ج ۴: ۳۶۴) بنابراین، استدلال به نظریه شیعه در احباط نادرست است؛ لیکن نظریه معتزله و حمل نهی بر نهی تحریمی نیز مردود است؛ ولی استدلال دوم شیخ طوسی و طبرسی در رد معتزله قابل پذیرش است که می‌گویند: انبیای الهی از همه گناهان (اعم از کبیره و صغیره) باید مبرا باشند؛ زیرا اگر احتمال ارتکاب در مورد آنان برود، مردم از پذیرش سخنان آنان سر باز می‌زنند (طوسی، بی تا: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲ق. ج ۱: ۱۹۵) و این همان استدلال عقلایی بر لزوم عصمت پیامبران^(ع) است که تفصیل آن در فصل (۲) همین رساله گذشت. از این گذشته، استدلال علامه طباطبایی^(ره) در اثبات ارشادی بودن نهی از شجره در برون رفت آینده خود نافی تحریمی بودن نهی است که خواهد آمد.

ممکن است برای درستی این نظریه به سخن روایت «علی بن محمد جهم» (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۱: ۱۳۳؛ شوشتری، ۱۴۱۰ق: ج ۲: ۴۲۸) از امام رضا^(ع) (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق: ج ۱: ۱۹۳/۱) استناد شود، ولی این حدیث به دلیل مخالفت با مبنای بنیادین عصمت انبیای الهی پیش و بعد از بعثت، و نیز به دلیل ضعف سند حدیث (به لحاظ تضعیف «تمیم قریشی» که در سلسله سند این حدیث قرار دارد) از سوی رجالین، مردود است و باید بر ترک اولی، و یا نهی کراهتی و یا ارشادی و یا تقیه حمل و تفسیر گردد (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۱: ۷۴).

۲-۴. دستور ارشادی

علامه طباطبائی^(ره) تأکید دارد دستور خداوند به حضرت آدم^(ع) در عدم نزدیکی به شجره و چشیدن میوه آن، دستوری ارشادی است نه مولوی. علامه طباطبائی^(ره) بر آن است که حضرت آدم^(ع) در عالم برزخ نزولی آفریده شده است، نه در یکی از باغ‌های روی کره زمین؛ و نه در بهشت آخرتی؛ و عالم برزخ، عالم دار تکلیف و امر و نهی نیست؛ پس دستور و امر مولوی و تشریحی نیز در آن عالم وجود نداشته است و دستور خداوند به حضرت آدم^(ع) نهی تشریحی نبوده است. با این استدلال عقلانی که آیات و روایات نیز موید آن است، نظریه نهی تحریمی، نهی تنزیهی و ترک اولی در مورد فعل حضرت آدم^(ع) رد می‌شود. دلایل علامه طباطبائی^(ره) بر ارشادی بودن امر خداوند عبارت‌اند از:

۱) تهدیدهایی که خداوند در آیات قرآن به کار برده، وعده عذاب و جهنم نیست؛ بلکه خداوند خواسته تا سختی و مشقت‌های راه را برای آدم تبیین کند. از جمله در موردی به آدم^(ع) می‌فرماید: ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْحِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ (طه/۱۱۷) پس گفتیم: «ای آدم، درحقیقت، این [ابلیس] برای تو و همسرت دشمنی [خطرناک] است، زنهار تا شما را از بهشت به‌در نکند تا دچار مشقت گردی.» علامه طباطبائی^(ره) در تفسیر این آیات می‌فرماید «فَتَشْقَى» به معنای عذاب اخروی و جهنمی شدن نیست؛ بلکه همان‌گونه که از آیات بعد روشن می‌شود، مبین مشقت و

سختی‌های زندگی زمینی است. نیز در ادامه می‌فرماید: ﴿إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ﴾؛ (طه / ۱۱۹-۱۱۸) و [هم] این که در آنجا نه تشنه می‌گردد و نه آفتاب زده. این دو آیه با اشاره به نیازهای اولیه انسان (خوراک، لباس و مسکن) تأکید می‌کند که آدمی با هبوط به زمین، درگیر این نیازها خواهد شد، و برای تأمین آن‌ها به سختی و مشقت خواهد افتاد. این در حالی است که یکی از ملاک‌های تشخیص برای گناه در آیات قرآن، وعده عذاب است. با دقت در آیات فوق و آیات مشابه، می‌توان دریافت که تهدیدی به عذاب در فعل حضرت آدم^(ع) وجود ندارد، بلکه تهدید به سختی و مشقت مسیر خلیفه‌الهی است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که امر خداوند، امر مولوی نبوده است.

۲) اگر فعل حضرت آدم^(ع) گناه بود، می‌بایست خداوند وی را در مقابل نافرمانی، عذاب می‌کرد، در حالی که هیچ جریمه‌ای بر فعل حضرت آدم^(ع) بار نشده است. هبوط آدم، جریمه فعل او نبود؛ زیرا در این صورت، بعد از توبه آدم و پذیرش توبه، می‌بایست مجدداً به جایگاه قبلی بازمی‌گشت، در حالی که چنین اتفاقی نیفتاد.

۳) در عالم خلقت آدم^(ع)، گناه معنا ندارد؛ زیرا داستان حضرت آدم^(ع) در کره زمین و در عالم ماده اتفاق نیفتاده که دار تکلیف باشد. لذا اصلاً گناه و خطا و امر مولوی معنا ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۳ق: ج ۱: ۱۳۰-۱۳۷؛ ج ۳: ۲۹۲-۲۹۴؛ ج ۶: ۲۶۴؛ ج ۱۲: ۲۸۱؛ ج ۱۴: ۲۲۲).

نقد: اگرچه استدلال‌های علامه طباطبایی^(ه) بر عدم وجود تکلیف در عالم آفرینش حضرت آدم^(ع) حق است؛ جز اشکال جزئی بر استدلال دوم که لزومی در بازگشت آدم^(ع) به جایگاه نخستین نیست؛ چرا که امکان دارد این موضوع همانند آثار وضعی باشد که توبه در بازگشت به وضعیت پیشین اثری ندارد؛ ولی باید توجه کرد که نام‌گذاری نهی به ارشادی مشکل را حل نمی‌کند، بلکه نهی ارشادی می‌تواند در موارد الزامی نیز کاربرد داشته باشد، مگر آن که بگوییم: اصطلاح «ارشادی» در این جا به معنای «ارشاد به حکم عقل» که در برابر دستور «مولوی» به کار نرفته است؛ بلکه

به معنای توصیه و سفارشی غیرمربوط به حکم عقل و شرع است، که در این صورت قابل پذیرش خواهد بود، ولی جواب مستقل از شبهه به شمار نمی آید.

توضیح بیشتر این که: امر مولوی و امر ارشادی هر دو از جانب شارع است؛ اما تفاوت امر ارشادی با امر مولوی در این است که لزوم امر ارشادی را عقل پیشاپیش درک می کند؛ بنابراین لزومی ندارد که مولا از مولویت خودش استفاده کند و دستور بدهد؛ بلکه فقط راهنمایی می کند. به عبارت ساده تر، امر مولوی یعنی دستوردادن و امر ارشادی یعنی راهنمایی کردن. در حالتی که عقل انسان درک کند که امر خدا، رسول، امام و مولی و سرپرست انسان دستوری نیست؛ بلکه فقط برای راهنمایی است، اطاعت از آن امر واجب نیست. علاوه بر این، معمولاً در امر ارشادی علت و دلیل حکم همراه امر ارشادی ذکر می شود. به عنوان مثال، می گوید نزدیک لبه پشت بام نرو؛ زیرا پایین می افتی. این مورد امر ارشادی است؛ زیرا هم علت نرفتن ذکر شده و هم خود عقل ضرر افتادن پایین را درک می کند. حال، با توجه به این دو مؤلفه، می توان گفت امر ارشادی امری است که در آن دستوری به عنوان باید و نباید از سوی مولا صادر نشده، بلکه عواقب کار به انسان هشدار داده شده است. برای مثال، پدری به پسر خود می گوید پسرم به سمت مواد مخدر نرو؛ زیرا جسم خود را ضایع می کنی. این منع دستور نیست؛ بلکه می خواهد عواقب مصرف کردن مواد را یادآور شود.

با توجه به مطالب ذکر شده به خوبی می توان جایگاه هریک از این دو امر را تشخیص داد. برای مثال، ساده ترین افراد درک می کنند که ضررزدن به دیگران امر ناپسندی است؛ زیرا عقل حسن و قبح آن را درک می کند. به این گونه امور که حتی اگر شارع در مورد آن ها حکم نکند، عقل به حسن و قبح آن حکم می کند، «مستقلات عقلیه» گفته می شود (مظفر، ۱۳۷۰ ش. ج ۱: ۲۱۰). حال که شارع می گوید «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (طبرانی، ۱۴۱۵ ق. ج ۵: ۲۳۸) به راحتی می توان تشخیص داد که این، امری ارشادی است نه مولوی.

بنابراین در مستقلات عقلیه که عقل به طور مستقل خوبی و بدی آن‌ها را درک می‌کند؛ حتی اگر شارع هم دستور دهد، همه امر ارشادی هستند. در این گونه امور، مولا تشخیص داده که نیازی نیست که از موضع مولویت خود استفاده کند؛ زیرا عقل پیشاپیش خوبی یا بدی آن را درک کرده است. بر همین اساس، آیات متعدد قرآن، که ظلم کردن را مورد نکوهش قرار داده، همه اشاره به امری ارشادی هستند، نه مولوی.

و یا خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: از خدا و رسول اطاعت کنید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (نساء/۵۹) (خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید). این دستور نیز امر ارشادی است؛ زیرا اگر قرار باشد امر مولوی باشد، دور و تسلسل پیش می‌آید؛ چون عقل انسان درک می‌کند که اطاعت از خدا واجب است و قرآن را به عنوان معجزه الهی می‌پذیرد؛ اما اگر این امر، امر مولوی باشد، کسی که به خدا عقیده ندارد، نه کتابش را قبول دارد و نه پیامبرش را. بنابراین اصل اثبات وجود خدا و اثبات پیامبری پیامبر و معجزه بودن قرآن و اطاعت از خدا و رسول و ... را عقل پیشاپیش پذیرفته؛ زیرا در غیر این صورت، دستور بودن آن زیر سؤال می‌رود؛ اما شارع نیز در قرآن این را به مؤمنان یادآور می‌شود. به عبارت دیگر، چون عقل لزوم اطاعت از این گونه امور را درک کرده، شارع نیازی ندیده که آن را از موضع مولویت بیان کند.

در مقابل، تمامی ریزه کاری‌های دین در حوزه امور مولوی قرار می‌گیرند؛ زیرا عقل انسان قابلیت درک خوبی و بدی آن را ندارد. به عنوان مثال، اصل نیایش و توجه به خدا در حوزه امور ارشادی است؛ زیرا عقل درک می‌کند که خدا به او نعمتی داده و شایسته است در برابر این نعمت از خداوند تشکر کند؛ اما این که نوع تشکر باید به چه صورتی باشد، برای عقل قابل درک و فهم نیست؛ زیرا ممکن است در زمان‌های گوناگون تفاوت داشته باشد و یا اصل تجاوز به حقوق دیگران از امور ارشادی است؛ اما اکثر فقها برای فتوا دادن در مورد مصادیق آن، مانند بحث قاعده ضرر، اختلاف نظر دارند. به عنوان مثال، اگر انسان باغچه خانه خود را آبیاری کند و این آب به زیر زمین همسایه نفوذ نماید و به او ضرر برساند، آیا به حقوق همسایه تجاوز شده یا

این که خود او مقصر است که خانه خود را عایق نکرده؟ آیا انسان باید خسارت ضرر به همسایه را پردازد یا خود همسایه باید جلوی خسارت خود را بگیرد؟ اصل ظلم، قبیح است و این قبیح امر ارشادی است، ولی جزئیات آن که اغلب محل اختلاف نظر میان مجتهدین نیز است، امر مولوی است.

بر همین اساس است که علامه طباطبائی^(د) در مورد مسئله مخالفت حضرت آدم^(ع) با امر الهی بر آن است که چون دستور خداوند مبنی بر نزدیک نشدن به شجره ممنوعه قبل از آمدن به عالم ماده و دنیا و قبل از عالم تکلیف اتفاق افتاده است، حمل بر مولویت معنا ندارد (طباطبائی، ۱۳۹۳ق.، ج ۸: ۳۴؛ ج ۱۲: ۱۶۵؛ ج ۱۴: ۲۲۲) به عبارت دیگر، امر مولوی زمانی کاربرد دارد که انسان در عالم ماده و دارای اختیار و تکلیف باشد و چون این مسئله در ظرف فراماده اتفاق افتاده و در آنجا تکلیف نیست، عقل حکم می کند که در چنین حالتی دستور صادر شده، دستور ارشادی باشد، نه امر مولوی، ولی عقل در مورد امر ارشادی به دو صورت حکم می کند: گاهی حکم الزامی است و مانند حکم واجب و حرام می شود؛ اما گاهی الزامی نیست؛ اما ترجیح دارد که آن را انجام بدهد (امر) یا انجام ندهد (نهی). علامه طباطبائی^(د) در مورد امر خداوند در مورد نزدیک نشدن حضرت آدم^(ع) به درخت ممنوعه بر این نظر است که این امر، ارشادی و غیر الزامی است؛ بنابراین، لازم الرعایه نبوده، بلکه بهتر بود که حضرت آدم^(ع) نیز اطاعت نکند؛ زیرا این جریان در جهانی رخ داده که جای تکلیف نیست.

با توجه به آن چه گفته شد، امر ارشادی، که یکی از مهم ترین پاسخ ها بود، نمی تواند به صورت مستقل برای برون رفت از شبهات عصمت کاربرد داشته باشد؛ زیرا حتماً الزامی یا غیر الزامی بودن آن باید قید شود. در حقیقت، در استفاده از امر ارشادی برای پاسخ به شبهات عصمت، «غیر الزامی بودن» آن مهم است؛ بنابراین، برای فرار از شبهات به راحتی نمی توان گفت این امر مولوی نبوده و ارشادی است، بلکه باید ابتدا مشخص شود که الزامی است یا غیر الزامی.

۲-۵. نهی تنزیهی / انجام کار مکروه

نهی تنزیهی اصطلاحی است که در فقه مورد بحث قرار می‌گیرد که در این جا دو احتمال در معنای آن مطرح است: احتمال نخست این که ممکن است منظور از این نهی، همان مکروه باشد. و احتمال دوم این که می‌توان نهی تنزیهی را معادل ترک اولی دانست. اغلب علمای شیعه و امامیه، موافق این نظریه هستند که نهی خداوند در عبارت «لَا تُقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»^(۶) (ولی به این درخت نزدیک مشوید.) نهی تنزیهی و ترک اولی بوده است که اصول عقلی نیز موافق همین نظریه است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ش: ج ۳: ۹۰) در هر حال، مطابق نظریه اول که شیخ طوسی و طبرسی^(۷) از موافقان آن هستند، نهی خداوند در عبارت «لَا تُقْرَبُوا»، نهی تنزیهی است و حضرت آدم^(ع) در نزدیکی به درخت و یا چشیدن میوه آن، کار مکروهی انجام داده است؛ یعنی حرامی مرتکب نشده، ولی بهتر بود که این کار را انجام نمی‌داد (طوسی، بی‌تا: ج ۱: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱: ۱۹۵).

نقد: ضمن برون‌رفت گذشته، دلایل رد این دیدگاه ذکر شد.

۲-۶. ترک اولی

بیشتر نظریه‌پردازان و علمای دینی، خطای حضرت آدم^(ع) را ترک اولی می‌دانند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ش: ج ۳: ۹۰) تفاوت دو نظریه:

- ۱) حمل نهی بر نهی تنزیهی که مفاد آن نهی از مکروه و یا ترک مستحب است.
 - ۲) حمل نهی بر ترک اولی و این که آیا این دو با یکدیگر مترادف‌اند و یا مفهوم ترک اولی لطیف‌تر از عمل به مکروه و ترک مستحب است در ادامه خواهد آمد.
- توضیح این که: معروف‌ترین تعریفی که برای ترک اولی ارائه شده، تعریفی است که آن را به معنای «انجام مکروه یا ترک مستحب» می‌داند. در این معنا «اولی» گرچه به معنای انجام حرام یا ترک واجب نیست؛ اما انجام آن بهتر، و ترک آن ناپسند است. برای استفاده از «ترک اولی» در این معنا و در برون‌رفت از شبهات عصمت، بهتر

است مشخص شود که کار انجام شده، ترک مستحب بوده و یا انجام مکروه، ولی علاوه بر این معنا، که عموم علمای اسلامی برای ترک اولی بیان کرده اند، مطابق با این نظریه که مرحوم طبرسی^(ره) در تفسیر مجمع البیان از موافقان آن است (طبرسی، ۱۳۷۲ق: ج ۱: ۱۹۵)، نهی خداوند در عبارت «لَا تَقْرَبُوا»، نهی تنزیهی است و حضرت آدم^(ع) در نزدیکی به درخت و یا چشیدن میوه آن، کار مکروهی انجام داده است؛ یعنی حرامی مرتکب نشده؛ ولی بهتر بود که این کار را انجام نمی داد. این نهی را در اصطلاح، «نهی تنزیهی» می گویند (رازی، ۱۴۲۱ق: ج ۳: ۴۵۴).

ولی برای «ترک اولی» معنایی ظریف تر از ترک مستحب و انجام مکروه بیان کرده و آن در حوزه اعمال مباح مطرح است و در این معنا «ترک اولی» عبارت است از انتخاب یک عمل که در میان چند عمل مستحبی از استحباب کمتری برخوردار است. به عبارت دیگر، ترک اولی، ترک مستحبی با اولویت بالاتر است. به عنوان مثال، مستحب است انسان به هنگام فریضه نماز، عطر بزند، مسواک کند، نماز را به جماعت بخواند و... حال اگر شخصی همه این مستحبات را رعایت کند؛ اما قبل از نماز مسواک نزند، می گوئیم ترک اولی کرده است. بر اساس این تحلیل، «ترک اولی» انجام مکروه و یا ترک مستحب نیست. به عبارتی، حوزه ترک اولی اعمال مباح است، نه مکروه و مستحب (قسم پنجم افعال در احکام وضعی)؛ یعنی زمانی شخص مرتکب ترک اولی می شود که از حوزه مستحب و مکروه خارج و وارد حوزه افعال مباح شده باشد. طبق این تعریف، «ترک اولی» یعنی انتخاب عمل مستحبی که در میان چند عمل مستحب، از اولویت استحباب کمتری برخوردار است؛ بنابراین، ترک اولی، ترک مستحب با اولویت بالاتر است، نه ترک خود عمل مستحب و یا انجام فعل مکروه. به عنوان مثال، مستحب است انسان، به هنگام فریضه نماز، عطر بزند، مسواک کند، نماز را به جماعت بخواند و... حال اگر شخصی همه مستحبات را رعایت کند و برای فریضه نماز در جماعت و مسجد حاضر شود، ولی فقط قبل از نماز مسواک نزند، می گوئیم ترک اولی کرده است.

۲-۷. نهی تحریصی

برخی بر آن‌اند که دستور خداوند در عبارت «لا تَقْرَبَا» در آیات قرآن، «نهی تحریصی» است؛ یعنی خداوند با این نهی، در واقع، آدم را به انجام این کار تشویق کرده است و خواست خداوند از همان ابتدا این بوده که آدم^(ع) به زمین هبوط کند و از آن جایی که ذات انسان را می‌شناخته، می‌دانسته که او به هرچه که منعش کنند، بیشتر حریص می‌شود، «الانسانُ حریصٌ علی ما مُنِع» (میدانی، ۱۳۶۶ش: ۲) او را از نزدیکی به شجره منع کرده تا حرص و ولع او را در انجام این کار بیشتر کند و رغبت او را در انجام خواست الهی که همانا هبوط به زمین بوده، برانگیزد؛ لذا به آدم و همسرش می‌گوید هرچه می‌خواهید بخورید؛ ولی به این درخت نزدیک نشوید. بر اساس نظریه یادشده، گناه آدم^(ع) یک گناه وجودی است؛ یعنی همین که آدم^(ع) خود را در مقابل خداوند دید و به غیرخدا توجه کرد، مرتکب گناه وجودی شده است؛ البته، برخی این توجه به غیرخدا را توجه به خود، و برخی دیگر توجه به شجره ممنوعه می‌دانند؛ یعنی همین که حضرت آدم^(ع) برای لحظه‌ای از خداوند غافل و توجهش به شجره معطوف شد، مرتکب گناه وجودی شده است. ماجرای حضرت آدم^(ع) نیز به همین صورت است. موضوع فوق نتیجه یکی از مبانی مهمی است که صدرالمتألهین در حکمت متعالیه پایه‌ریزی کرده است. با توجه به مراتب عوالم، هرچه در عالم ماده وجود دارد، از آن جهت وجود می‌یابد که رقیق آن در عالم توحید وجود دارد و به این ترتیب، ظهور کمالات خداوند در همه عوالم ساری و جاری است و کمال تمام موجودات در همه عوالم از عالم اله نشئت می‌گیرد. عالم ماده عالمی محدود، غلیظ، کدر و کوچک عالم توحید است و عین همان چیز به صورت وسیع‌تر، در عوالم بالاتر وجود دارد. بنابر نظریه حکمت متعالیه صدرالمتألهین، هر عالم هرچه دارد از عالم بالاتر دارد و عالم پایین تنزل یافته عالم بالاتر است. بر این اساس، صدرالمتألهین می‌گوید عنوان گناه و معصیت فعلی در این عالم، در عوالم بالا، انانیت نام دارد و در عالم توحید، صفت جلالی نامیده می‌شود. به

عبارت دیگر، گناه و معصیت در این عالم، تنزل یافته انانیت و گناه وجودی در عوالم بالاست. اگر در عالم ماده، معصیت و نافرمانی وجود دارد، در عالم بالاتر و عالم عقل نیز ظهور دارد که همان گناه وجودی است. نافرمانی در عالم عقل آن قدر رقیق است که می‌توان آن را به انبیا^(ع) نسبت داد. بنابراین، منظور از الفاظی مثل عصیان و خطا در قرآن همین گناه وجودی است. صدر المتألهین در کتاب تفسیر قرآن بر آن است که هرچه در این عالم وجود دارد، در عالم بالاتر لطیف‌تر و صافی‌تر آن نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، معصیت در عالم ماده مخالفت امر شرعی است و با عصمت انبیای الهی منافات دارد؛ اما در عالم غیب عبارت از نقیصه امکانیه است؛ یعنی ممکن الوجود و محدود بودن موجود و واجب الوجود و بی‌حد بودن خدا، و توجه به این محدودیت، معصیت است. انسان اشرف مخلوقات و دارای مقام والایی است، ولی اگر به این مراتب و درجات در برابر خداوند توجه کند، گناه وجودی است. هرچه انسان به خداوند نزدیک‌تر شود، سعه وجودی بیشتری پیدا می‌کند و محدودیت‌ها در او کمتر می‌شود؛ ولی اگر به این‌ها توجه کند، گناه است. اگر انسان به امکان خودش توجه کند، از عالم عقل به عالم نفس هبوط می‌کند، مانند بهشت و مراتب آن. بهشت دارای مراتبی است. بهشتی وجود دارد که از زیر درختان آن نهرهایی جاری است و بهشتی نیز وجود دارد که بهشت خاص اولیای الهی است. روح آدمی باید در بهشت ذات می‌ماند و دائماً به خدا توجه می‌کرد؛ ولی با توجه به خود، مرتکب گناه وجودی شد و عقوبت این گناه آن بود که به بهشت معمولی تنزل یافت. اگر روح در عالم نفس گناه کند، به عالم ماده نزول کرده و اسیر بدن شده و به عبارتی، زندانی قفس بدن می‌شود. در مورد حضرت آدم^(ع) نیز بنا بر مصالحی، خداوند او را به یک گناه بسیار رقیق وجودی مبتلا کرد تا زمینه‌ای شود برای هبوط او به زمین تا از این طریق به مقام خلافت نایل گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ش: ج ۳: ۹۱).

نقد: در زبان عربی در موارد متعدد، یک لفظ واحد برای چندین معنا به کار می‌رود که با توجه به مفردات و معنای لغوی و یا مجازی واژه‌ها و دقت در ریشه کلمات

بسیاری از شبهات برون‌رفت می‌شوند. بدین‌سان واژه‌ها ممکن است علاوه‌بر چند معنای حقیقی، معانی مجازی نیز داشته باشند، به‌عنوان نمونه، واژه «ذنب» که در اصطلاح، به‌معنای گناه است، در حقیقت، به‌معنای دم و دنباله است. لذا به‌طور مجازی به‌عنوان عاقبت سوء نیز به‌کار می‌رود؛ بنابراین با دقت در گستره معنایی واژه‌ها، بسیاری از شبهات را می‌توان پاسخ داد که به‌ویژه این گستره در زبان عربی بیشتر مشاهده می‌شود.

مواردی از شبهات به‌علت توجه‌نکردن به معنای حقیقی و مراد اصلی گوینده از عبارت، مطرح شده است. در همه زبان‌ها مجاز، کنایه، استعاره و دیگر صناعات ادبی کاربرد وسیعی دارد که در فهم عبارات باید به آن‌ها توجه شود. به‌عنوان نمونه، ضرب‌المثل‌هایی که در همه زبان‌ها جاری است، براساس همین صناعات ادبی شکل گرفته است. گاهی می‌گوییم فردی شیر است، این عبارت کنایه از شجاعت فرد است و یا می‌گوییم «خانه‌ای خاکستر فراوان دارد» که کنایه از رفت‌وآمد مهمان در آن خانه زیاد است؛ زیرا خاکستر نشانه آتش و آتش مبین پخت‌وپز و آن هم دلالت بر میهمان می‌کند.

در فهم آیات قرآن و روایات معصومان^(ع) نیز توجه به این صناعات ادبی بسیار مهم است. گاهی ترجمه قرآن به‌صورت تحت‌اللفظی انجام می‌شود؛ یعنی معنای هر لفظ در زیر آن می‌آید (اراده تصویری) که این‌گونه ترجمه برای فهم قرآن کارآیی ندارد. گاه نیز قرآن با توجه به عبارات ترجمه می‌شود (اراده تصدیقی) که این حالت نیز در بسیاری از موارد بیان‌کننده مقصود اصلی آیات نیست. اگر بخواهیم قرآن را دقیق بفهمیم، باید بینیم منظور اصلی گوینده از بیان عبارات و واژه‌ها چیست (اراده جدی)، (فاضل، ۱۴۳۰ق. ج ۳: ۱۳۸) فقط در این حالت است که می‌توان قرآن را فهمید. در مورد روایات معصومان^(ع) نیز همین اصل صادق است. به‌عنوان نمونه، در بیان معصوم عبارات «ثکلتک أمک» (کلینی، ۱۴۰۷ق. ج ۱: ۹۰ و ۳۴۹) به‌کار رفته

که ترجمه آن یعنی آرزوی مرگ برای فرد، در حالی که این جمله کنایه از بیان حرف بیهوده است.

بنابراین، برای فهم دقیق آیات و روایات باید منظور اصلی گوینده از بیان عبارت (اراده جلدی) را استخراج کرد که این مفهوم گناه با اراده تصدیقی مطابق و گناه مطابق نیست. اگر به این اصل توجه شود، بسیاری از شبهات به راحتی برون رفت می شود.

گاهی جمله‌ای یک معنای ظاهری دارد، ولی در اصل، برای مفهوم دیگری بیان شده است، مثل استفهام انکاری، که هم در لغت عرب و هم در زبان فارسی کاربرد دارد، که ظاهر آن استفهام است؛ ولی در واقع، برای انکار موضوع به کار می رود.

البته در زمینه وضع واژگان برای معانی دو دیدگاه مطرح است: برخی معتقدند لفظ در ابتدا برای یک معنا و مفهوم خاص وضع شده و سپس در طول زمان کاربرد آن توسعه پیدا کرده است. به عنوان نمونه، می توان گفت واژه و لفظ «نور» در ابتدا برای روشنایی مثلاً سنگ چخماق به کار رفته، ولی در طول زمان به هرچه که روشن باشد و توانایی روشن کردن داشته باشد، نور گفته شده است؛ لذا به آتش، لامپ الکتریکی و یا حتی انرژی هسته‌ای می توان نور گفت. بر این اساس، واژه «نور» معنای مجازی نیز پیدا کرده و به آن چه که ذهن و فکر را هم روشن می کند، نور گفته می شود؛ لذا علم و دانش نیز به نوعی نور و روشن کننده است.

در مقابل، معتقدین به کاربرد لفظ برای روح معنا عقیده متفاوت با دیدگاه رایج دارند. آن‌ها می گویند لفظ در همان ابتدا برای مفهوم و معنا وضع شده است. بر این اساس، نور از همان ابتدا برای چیز روشن کننده و برطرف کننده ابهام وضع شده است. لذا هم به آتش اطلاق می شده و هم به حکمت. در این نظریه، کاربرد مجازی مفهومی ندارد. طبق این نظر، لفظ فقط به یک حقیقت اشاره دارد، حال چه ظاهری باشد و چه باطنی. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶ ش: ج ۴: ۱۶۶)

بنابراین اگر به کاربرد واژه و لفظ برای روح و حقیقت معنا توجه کنیم، برخی از شبهات به خوبی برون رفت می شود؛ یعنی می توان گفت منظور اصلی از بیان عبارت

چیز دیگری غیر از معنای ظاهری آن است. با این توضیح کوتاه، ابهام در موارد زیر نیز قابل حل است:

۱. حمل بر معنای مجازی در حوزه جمله‌ها؛

۲. حمل بر معنای مطابق با سیاق؛

۳. حمل بر معنای مطابق با قرینه لفظی داخلی (متصل)؛

۴. حمل بر معنای مطابق با قرینه لفظی خارجی (منفصل)؛

۵. حمل بر معنای مطابق با عقلی؛

۶. حمل بر معنای مطابق با اقتضای مقام؛

۷. حمل بر معنای مطابق با استفهام انکاری؛

۸. حمل بر معنای مطابق با نهی تحریصی.

بدین‌سان، گاه نهی به‌عنوان تشویق و تحریص برای انجام کار است. نهی تحریصی ظاهر نهی دارد، در حالی که باطن آن امر و تشویق اکید به انجام یک چیز است. ولی به‌طور کلی باید توجه کرد این مسئله در جایی امکان‌پذیر است که حمل لفظ بر معنای حقیقی امکان‌پذیر باشد که در مورد ما نیز این‌گونه است، لیکن این سخن تتمه‌ای دارد که در برون‌رفت آینده بدان پرداخته خواهد شد.

۲-۸. ترکیب دستور ارشادی و نهی تحریصی

حاصل دو نظریه علامه طباطبائی^(۵) (برون‌رفت ۴) و نظریه صدرالمآلهین^(۶) (برون‌رفت ۷) دیدگاه مختار نگارنده در برون‌رفت عمل حضرت آدم^(ع) در نزدیکی به شجره است، به این صورت که نهی از شجره، نهی مولوی نبوده، بلکه توأمان با هدف بیان مشقت‌ها و سختی‌های راه و نیز با هدف ایجاد انگیزه و ترغیب بوده است. و این وجه جمع بین این دو نظریه است؛ زیرا این دو نظریه هرچند در ظاهر با هم متفاوت‌اند، ولی از جهت این که دستور خداوند را امر مولوی نمی‌دانند، با هم

سازگارند. طبق هر دو نظریه، حضرت آدم^(ع) در نزدیکی به شجره مرتکب هیچ‌گونه خطا و اشتباهی نشده و دقیقاً مطابق با خواست خداوند عمل کرده است.

اما این که چرا خداوند در قرآن کریم برای این گناه رقیق وجودی و یا ترک اولی بنا بر حداکثر احتمال، از الفاظ سنگینی مثل عَصَى، غَوَى، ظلم و... استفاده کرده است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت از جهت زبان‌شناسی برای وضع الفاظ دو دیدگاه مطرح است:

۱) کاربرد لفظ برای معنا: برخی معتقدند لفظ در ابتدا برای معنای ساده‌تر وضع شده، سپس با پیشرفت تمدن و بالا رفتن فهم انسان، این لفظ برای معانی پیشرفته‌تری توسعه پیدا کرده است. به‌عنوان مثال، نور در ابتدا برای برق سنگ چخماق به‌عنوان اولین نور وضع شد؛ ولی به تدریج، برای نور آتش، برق و انرژی هسته‌ای نیز به کار رفته است. در اغلب بحث‌های تحلیلی لغت‌شناسی چنین نظریه‌ای پذیرفته شده است.

۲) کاربرد لفظ برای روح معنا: برخی از دانشمندان مانند صدرالمآلهین و علامه طباطبائی^(ه) معتقدند الفاظ از همان ابتدا برای روح معنا وضع شده‌اند؛ یعنی نور در زبان عربی به «چیزی که خودش روشن است و چیزهای دیگر را نیز روشن می‌کند» گفته می‌شود. این معنا ابتدا در سنگ چخماق محقق شد، سپس در لامپ و چیزهای دیگر. و با توجه به روح معنا به هر چیزی که از نظر مفهوم و معنویات نیز روشن‌کننده باشد، نور گفته می‌شود، مثل علم که روشن‌کنندهٔ راه برای دیگران است و در مقابل، از جهل به ظلمت و تاریکی تعبیر می‌شود. بر اساس همین تعریف، خداوند هم نور است (طباطبائی، ۱۳۹۳ ش: ج ۱: ۹).

در مقایسهٔ این دو کاربرد می‌توان گفت معنای اول از باب تشبیه و یا مجاز و استعاره است، ولی معنای دوم این‌گونه نیست، بلکه لفظ واقعاً به روح معنی اشاره می‌کند. علم واقعاً نور است؛ زیرا روشن‌گر معنا و مفهوم بوده و موجب هدایت دیگران می‌شود و خداوند نور مطلق است؛ زیرا دیگران را از عدم به وجود می‌آورد و هستی و بودن را برای موجودات آشکار می‌سازد.

این مبنا در مورد الفاظی مثل نعمت، معصیت، ظلم و... نیز بر اساس مبنای وضع الفاظ برای روح معنا کارگشاست. مثلاً تعبیر ما از نعمت، بیشتر رزق مادی است، در حالی که توجه به حضرت حق، بزرگ‌ترین نعمت است. عصیان و معصیت نیز بر هر گونه نافرمانی اشاره دارد و معنای آن منحصر در مکروه و گناه و ترک اولی نیست. بدین‌سان، اگر به کاربرد لفظ برای روح معنا توجه کنیم، بسیاری از شبهات پاسخ داده خواهد شد.

بنا بر آنچه گفته شد، به این شبهه نیز که «طبق آیات قرآن کریم^(۱)، حضرت آدم و همسرش تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان قرار گرفته و به شجره نزدیک شدند. آیا می‌توان پذیرفت آدم^(ع) گرفتار وسوسه ابلیس شده و دچار خطا و اشتباه شده باشد؟ در این دیدگاه، ابلیس آدم را در نزدیک شدن به شجره وسوسه کرد و قصد او از این وسوسه، گمراهی آدم و همسرش بود. آدم^(ع) هم به شجره نزدیک شد و مطابق با وسوسه ابلیس عمل کرد.» این‌گونه می‌توان پاسخ داد که هرگز قصد آدم از نزدیکی به شجره، تبعیت از وسوسه شیطان نبود، بلکه می‌خواست به مقام خلیفه‌اللهی برسد؛ بنابراین ابلیس مرتکب گناه شد؛ زیرا قصد گمراهی آدم را داشت، ولی آدم نه تنها خطا نکرد، بلکه عین صواب انجام داد؛ و این در حالی است که عملی که انجام شد مصداقاً هم خواسته ابلیس بود و هم مورد اراده آدم؛ شیطان می‌خواست آدم را به چاهی بیندازد که انتهای آن جهنم بود، ولی آدم با اختیار خود به چاهی رفت که انتهای آن به‌سان فتری بود که او را به مقام خلافت پرتاب می‌کرد. گاهی شیطان، انسان را در اعمال مباح وسوسه می‌کند، مثلاً انسان را ترغیب می‌کند تا از روی هوای نفس، غذای لذیذی را بخورد. انسان هم همان غذا را می‌خورد، ولی نه برای هوای نفس، بلکه برای آن که نیرو بگیرد و در راه طاعت الهی آن را صرف کند. در این شرایط، انسان مطابق با خواست شیطان عمل کرده، ولی نه از آن جهت که شیطان وسوسه کرده. لذا شیطان خطا و گناه می‌کند، ولی انسان همان را با نیت درست و الهی به‌جا می‌آورد.

بنابراین، می‌توان گفت هرچند عمل آدم در نزدیکی به شجره، مطابق با وسوسه شیطان بود، ولی آدم نه به‌علت خواست ابلیس، بلکه مطابق با اراده خداوند به شجره نزدیک شد.

لذا هیچ خطا و اشتباهی مرتکب نشده است. آدم^(ع) با نزدیک شدن به شجره و بروز ویژگی‌های مادی و زمینی خود، قدم در راهی نهاد که انتهای آن مقام خلیفة اللہی بود. بنابراین، تنها برون‌رفت این شبهه عقلانی و بلااشکال است.

نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیل و ارزیابی‌های دامنه‌دار از میان انواع برون‌رفت‌های ارائه‌شده در پاسخ به شبهه خطای حضرت آدم^(ع) بیشتر برون‌رفت‌ها - که عبارت‌اند از:

(۱) نمادین‌بودن داستان حضرت آدم^(ع)؛

(۲) نهی آزمایشی؛

(۳) نهی تحریمی؛

(۴) نهی تنزیهی / انجام کار مکروه؛

(۵) ترک اولی - با اشکال جدی مواجه هستند و دو دیدگاه دیگر - که عبارت‌اند از:

(۶) نهی تحریمی؛

(۷) دستور ارشادی - اگرچه به‌تنهایی دارای اشکال هستند؛ لیکن به‌نظر می‌رسد می‌توان با ترکیب آن دو دیدگاه جدیدی را در پاسخ شبهه نام‌برده سامان داد که عبارت است از:

(۸) ترکیب دستور ارشادی و نهی تحریمی و مُفاد آن این است که نهی از شجره، نهی مولوی نبوده، بلکه توأمان با هدف بیان مشقّت‌ها و سختی‌های راه و نیز با هدف ایجاد انگیزه و ترغیب بوده است.

پی نوشت

۱. ﴿فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾؛ (پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آن چه را از عورت هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید.») (اعراف / ۲۰). ﴿فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى﴾؛ (پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: «ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود، راه نمایم؟») (طه / ۱۲۰).

منابع و مأخذ

- ابن بابویه، محمد بن علی. (١٤٠٤ق.). **عیون اخبار الرضا (ع)**. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین. (١٣٧٦ش.). **معالم الاصول**. قم: قدس.
- ابو حیان، محمد بن یوسف. (١٤٢٠ق.). **البحر المحيط فی التفسیر**. بیروت: دارالفکر.
- اردبیلی، محمد بن علی، (١٤٠٣ق.). **جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد**. بیروت: دار الأضواء.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر. (١٤٢١ق.). **مفاتیح الغیب**. ج ١. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- رشتی، میرزا حبیب الله. (١٣١٣ق.). **بدائع الافکار**. بی جا: مؤسسه آل البيت.
- رضا، محمد رشید. (١٩٩٠م.). **تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار**. الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- شوشتری، محمد تقی. (١٤١٠ق.). **قاموس الرجال**. قم: جماعة المدرسين قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (١٣٦٦ش.). **تفسیر القرآن الکریم**. قم: بیدار.
- طباطبائی کربلایی، علی بن محمد علی. (١٣٨٢ق.). **ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (ط - الحدیثه)**. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
- _____ . (١٤٠٤ق.). **ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل (ط - القدیمة)**. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- طباطبائی، محمد حسین. (١٣٩٣ق.). **المیزان فی تفسیر القرآن**. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان. (١٤١٥ق.). **المعجم الاوسط**. بی نا: دارالحرمین.

- طبرسی، امین الدین بوعلی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش.). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. (۱۰جلد). تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن حسن، (بی تا). **التبیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فاضل مقداد، مقدادبن عبدالله، (۱۴۰۵ق.). **ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين**. قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی^(د).
- فاضل، محمد. (۱۴۳۰ق.). **دراسات فی الاصول**. تقریر صمدعلی موسوی. قم: مرکز فقه الائمه الاطهار^(ع).
- فولادوند، محمد مهدی. (۱۴۱۵ق.). **قرآن کریم**. ترجمه قرآن. چ ۱. تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ق.). **الکافی**. (۸جلد). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ق.). **بحار الأنوار**. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۰ش.). **اصول الفقه**. چاپ چهارم، بیجا: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۶ش.). **پیام قرآن**. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مؤمن قمی، محمد. (۱۴۲۲). **مبانی تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات**. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره).
- میدانی، احمدبن محمد. (۱۳۶۶). **مجمع الامثال**. مشهد مقدس: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- یوسفی اشکوری، حسن. (۱۳۷۶). **بازخوانی قصه خلقت**. تهران: قلم.